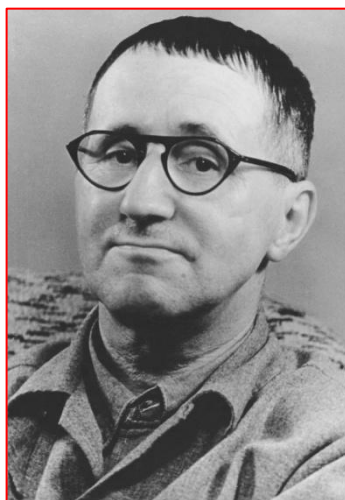


تعهد سیاسی برشت



(بخش پسین)

توفان آراز

استنباط برشت از سرمایه داری

مسئلاً از اواسط دهه ۲۰ برشت جامعه سرمایه داری را به صورت جامعه ای ملاحظه می کرد که تنها درخور نیستی است. او این جامعه را نه تنها ضدانسانی، هم چنین غیرمؤثر و بی کفایت، کهنه و کارکرده، تباه شده تلقی می نمود. به پندار او هیچ چیز تازه ای نمی توانست از راه تکامل تدریجی (اولوسیون)، صرفاً تکرار کهنه و ناکار آمد پدید آید. یگانه دورنمای معقول، حذف انقلابی طبقه حاکمه با قدرت و انتقال وسایل تولید به جا معه بود. و طبقه کارگر برای اجرای این وظیفه تاریخی با رهبری حزب فراخوانده شده بود. (در این مورد برشت کاملاً با مارکس و لنین توافق نظر داشت.)

ولیکن برشت مورخ، جامعه شناس، اقتصاددان

یا سیاستمدار نبود، و نوشتارهای او عاری از شرح و توصیف مدلل یا ادبی زندگی تحت سرمایه داری است. او به مکر و ریاء انسانی به انسان دیگری اعتراض می کند؛ جانب سرکوب شدگان را می گیرد، و با سرکوب کنندگان ضدیت می نماید؛ درباره امکان و

مباحث
"تعهد سیاسی برشت"

بخش نخست

۱

نویسنده جوان
برشت و جنگ جهانی اول
برشت و انقلاب روسیه
برشت و انقلاب نوامبر آلمان،
جمهوری شورایی مونیخ

بخش دوم

دنباله تحولات
دو پیکره ادبی
جهان بینی نویسنده جوان

بخش سوم

۲

در راه
مطالعه ادبیات مارکسیستی و
ادبیات سیاسی دیگر
اشخاص و هنایشات
از آدم آدم است تایوحنای قنیس

بخش چهارم

۳

بلشویک
تعهد در تولید ادبی
دوره مهاجرت
نظریه پرداز

بخش پسین

استنباط برشت از سرمایه داری
برشت و اتحاد شوروی پیشین
برشت در آلمان شرقی (سابق)

ضرورت تغییر و تبدل همه چیز شعر می گوید؛ به فرد انسان راه بینش ضرورت انقلاب را می آموزد؛ برای کمونیسم و حزب سرود می سراید؛ تصاویری از یک دنیا را می نمایاند، که در آن فضایل بیش از حد ضروری هستند، چرا که هستی بشر سخت و دشوار است.

محکوم سازی و طرد جامعه سرمایه داری از سوی برشت مطلق می باشد، و به رو شنی در نویسندگی او به بیان درمی آید. اما تصاویری که او از سرمایه داری می نمایاند، ویژه و یک جانبه اند.

در **اُپرای سه پولی** چند صحنه سرکوب و تحقیر انسان نمایش داده می شوند. پادشاه گدایان پناشوم از ته نشین جامعه، متشکل از مفلوکان، بی بضاعت ها، گدایان سوء استفاده می نماید. سردسته تبهکاران ماچیث با پنجه آهنین جمعی از دزدان، جیب بران و خشونت کاران را راه می برد. بین ماچیث و رییس پلیس براون (Brown) و پاسبانان فاسد زندان یک رابطه ارتشائی سودآور متقابل برقرار است. تصاویر جنبی از روسپیان، کشیش پاتیل و همسر تبهکار، پول پرست و بخیل حافظ صندوق پول تشکیل می یا بند. تنها وجه ویژه مربوط به سرمایه داری ملاحظات اختتامی نمایشنامه می باشد، که از **پایان خوش** گرفته شده، بی آن که در ارتباط ذاتی با عمل در **اُپرای سه پولی** باشد.

پایان خوش به طور کامل در یک دنیای افسانه ای غیرواقعی روی می دهد. سوء استفاده و بی حرمتی در این جا به توسط اعمال دسته تبهکاران نمایش داده می شود؛ شیا دی و دزدی. همزمان اشاره می گردد، که **ارتش نجات** در معاملات اقتصادی گوناگونی دست دارد، و نمایشنامه با سازش مودبانه و هجوآمیز سرگرم کننده، ولی محتوایاً نارو شن دسته تبهکاران و **ارتش نجات** پایان می یابد. در **ماهاگونی** جامعه سرمایه داری به یک شرکت حقه بازان و تبهکاران تشبیه می شود، که شعارش قمار، مشروب خواری، بلعیدن و زناء در ازای پول نقد است. در **نان فروشی** ساکنان محله ای فقرنشین با نیر نگ و تدبیرات شیررانه صاحب خانه، مغازه دار و بانک همدست مورد ستم قرار می گیرند. در **یوحنای قدیس** به ما تدبیرات ماهرانه سرمایه دار بزرگ انحصارطلب در یک وضعیت بحرانی معرفی می شود. سرمایه دار بزرگ کارگران قصابخانه، دام داران و خُرده سرمایه داران را از هستی ساقط می سازد. کارگران دست به یک عمل بزرگ می زنند، و یوحنا این درس تلخ را فرامی گیرد، که اصلاحات بیهوده اند؛ هر جا خشونت حا کم است، خشونت باید به کار رود. اما عمل کارگران به ناروشنی و ابهام آمیز، بلی، حتی فقط اشاره و ارانه توصیف شده، معاملات سرمایه دار بزرگ مائلر (Mauler) نیز به هم چنین. برشت در رابطه با نمایشنامه ناتمامش **جو فلیشهاکر** نوشته است، که " هیچ کس (...) نتوانست سفته بازی را به طور کامل به من توضیح دهد. (...) من این برداشت را کردم، که این معاملات [قماری] اصلاً توضیح ناپذیرند (...). " متأسفانه همین نیز برداشتی است که تماشاگر از چگونگی نمایش معامله دام دار در **یوحنای قدیس** به وسیله برشت می نماید. در **رُمان سه پولی** شیدای انسانی نسبت به دیگری متمرکز است در تشکیلات گدایان پناشوم و سوء استفاده ماچیث از " صاحبان مغازه های کو

"چک" در زنجیره فروشی او و در آخر این دو تبهکار در عملیات بانکی و مالی دست اتفاق به هم می دهند.

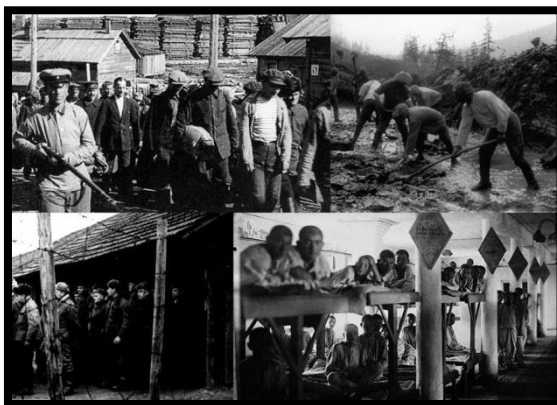
بر اساس آن چه در بالا آمد، دو نتیجه گیری می توان کرد: اولاً بسیاری از آن چه برشت به صورت نمونه های فلاکت و ستم دیدگی انسان مطرح می سازد، نوعی سرمایه داری نیستند. بخش اعظم ستم دیدگی موصوف او در جوامع غیرسرمایه داری نیز وجود داشته، و آن چه در این مورد برشت می توانست به صورت یک وجه نوعی سرمایه داری به ما ارائه کند - ولی نمی کند - اینست، که ستم و سرکوب در گذشته، دوره پیشا سرمایه داری در جامعه سرمایه داری قوت می گیرد، و تشدید می شود. دوماً آن چه که او به ما می نمایاند، اغلب برگرفته از متعارفیت سرمایه داری یا سرمایه داری در بحران است؛ سرمایه داری "طبیعی" نزد برشت یافت نمی شود. حال آن که مهم ترین کشف مارکس - که برشت خود را پی رو او می دانست - این بود، که سرمایه داری با نفس کارکرد "طبیعی" اش، صرفاً با تولید ارزش اضافه بر طبق قوانین معتبر بازار، از انسان ها بهره می کشد، و به آن ها ستم روا می دارد، و اساس سوانح وحشت ناک را ایجاد می نماید. اما ادبیات برشت از چنین درکی عاری است. شاید برشت این را - با وجود مطالعه سرمایه - نفهمیده باشد. شاید این توجه او را به خود جلب نکرده باشد. در هر حال او با این در ادبیاتش اشتغال نیافته است. البته این نگرش ما بیش تر یک تشخیص است تا سرزنش؛ زیرا مسلماً دلیلی ندارد از یک هنرمند انتظار داشت توصیف هنری از زندگی روزمره سرمایه داری ارائه نماید. ولیکن یک مشخصه نویسندگی برشت اینست، که جنبه هنری تا درجه زیادی با تعهد سوسیالیستی او درهم آمیخته، مشخصه ای که به همراه آن چه در پیش گفته شده، مهم ترین علت اینست که حتی همفکران برشت اغلب نمایشنامه های او را به صورت مجرد درک کرده اند.

برشت و اتحاد شوروی پیشین

ما از همبستگی و وفاداری برشت به اتحاد شوروی پیشین سخن گفته ایم. در این مبحث به بسط این موضوع تا جایی که در حوصله این بررسی باشد، می پردازیم. برشت طی اقامتی در مسکو در دهه ۳۰ رژیم شوروی را در مصاحبه ای با روزنامه آلمانی زبان مسکو **Deutsche Zentralzeitung** (روزنامه مرکزی آلمانی) ستود. و در یک یادداشت بدون تاریخ، احتمالاً متعلق به اواسط دهه ۳۰ نوشت: "برای هر کمونیستی که به انترناسیونالیسم با وقار برخورد می نماید، زیرا ضرورت اقتصادی و سیاسی چنین سیاست مشترکی برای سوسیالیسم و کمونیسم را درک می کند، باید واضح باشد، که هر حزب کارگری در خارج از اتحاد شوروی در ایام ما باید خود را و در اکثر موارد سیاست خود را با سیاست اس.یو.ک.پی [حزب کمونیست اتحاد شوروی] وفق دهد." این عقیده برشت، که دقیقاً مطابق است با استنباط کمونیسم حزبی از اتحاد شوروی به مثابه مبدأ و پیش شرط انقلاب جهانی و نیز مطابق است با موضع احزاب در خارج از اتحاد شوروی،

احزابی که مسکو در قبال شان هدف " استالینیستی سازی" را تعقیب می نمود، با تو سعه تدریجی فاشیسم، تسلط مهاجمان نازی بر اطریش و چکسلواکی و نزدیکی جنگ جهانی دوم، در برشت تقویت گردید. در این وضعیت به نظر می رسید اتحاد شوروی یگا نه اساس ثابت باشد، و انتقاد از آن یا مخالفت با آن می توانست خیانت آمیز تلقی شود. برشت می گفت: " من انتظار ارتش سرخ را می کشم." و او از این نظر مسلماً مستثنی نبود. بسیاری دیگر نیز در جریان پیکار علیه فاشیسم و جنگ، تحت اشغال و مبارزه مقاومت انتظار مشابه را می کشیدند. اما در مقابل اینان قطب مخالفی هم وجود داشت، و جزء این قطب از جمله کورش بود، که به انتقاد علنی از اتحاد شوروی پرداخته، حزب شوروی و رهبران را متهم می ساخت به این که دیکتاتوری پرولتاریا را به " دیکتاتوری بر پرولتاریا " تبدیل ساخته اند؛ اتهامی که برشت به نوبه خود - بی تفاوت به هنایش پذیری نظریش از کورش - آن را رد می کرد، و در حالی که کورش رژیم شوروی را به صورت یک " دولت کارگری" استنباط می نمود، به این معنا که سنگینی را بر دولت به طور ابزار سرکوب طبقه کارگر می گذاشت، برشت رژیم شوروی را به صورت یک " دولت کارگری" استنباط می کرد، به این معنا که سنگینی را بر این می گذاشت که قدرت دولت در ید طبقه کارگر بود.

به دلیل خوبی بر این اساس عموماً در ادبیات درباب برشت نظر داده شده است، بی تفاوت به این که کدام تشابهات یا عدم تشابهات بین دیدگاه های نظری کورش و برشت یافت شود یا نشود، آن دو در دآوری شان درباره اتحاد شوروی ریشتماً مخالف بوده اند.



یک اردوگاه کار اجباری در شوروی پیشین

انتشار یافتن نوشتارهای برشت: نوشته ها درباره سیاست و جامعه، مه - تی و تر کیب تویی، هر سه در ۱۹۶۷، دفتر روزانه کار، در ۱۹۷۳، به علاوه نوشتار بنیامین آزما یش درباره برشت، در ۱۹۶۶، ماده تازه ای به دست دادند، که تا اندازه ای در تغییر استنباط ها از رویکرد برشت به سیستم شوروی مؤثر واقع گردید. در نوشته ها درباره سیاست و جامعه، خاصه در مطالعات مارکسیستی آن نکات بسیاری برای تأکید و تقویت استنباط



**نباید پنداشت انقلاب
به معنای آزادی است،
آن به معنای آزاد
سازی، یعنی آزاد
سازی نیروهای مولده
از قیود فشرده جامعه
بورژوازی می باشد،
(...) باید آن**

**دیکتاتوری را برتافت
که بر حسب طبیعتش
آفریننده شرائط حذف
کلیه اشکال
دیکتاتوری است.**

برشت



از برشت به صورت دوست بزرگ و مدافع سیستم شوروی وجود دارند. او به روشنی می نویسد، که متوجه خطر دیکتاتوری - هم چنین اجراء شده به وسیله افراد - می باشد، ولی در عین حال از اشتغال با این موضوع با ارجاع دادن به این که نباید پنداشت انقلاب به معنای آزادی است، آن به معنای آزادسازی، یعنی آزادسازی نیروهای مولده از قیود فشرده جامعه بورژوازی می باشد، و در مقایسه با این آزادسازی نیروهای مولده، که حامل نتایج آتی غیرقابل تصور - توأمأ در سمت آزادی - خواهد بود، عیوب کنونی کاملاً بی اهمیت می باشند، خودداری می کند. و می افزایشد، باید آن دیکتاتوری را برتافت که برحسب طبیعتش آفریننده شرائط حذف کلیه اشکال دیکتاتوری است.

برشت به مجادله قلمی با نویسنده آندره ژید (André Gide) (۱۸۶۹ - ۱۹۵۱) پرداخت، که پس از بازدید از اتحاد شوروی کتابی درباره برداشت هایش تحت عنوان **Retour de l'URSS** (بازگشت از اتحاد شوروی) (۱۹۳۶) نگاشت، و در آن بخشاً نتایج مهم بنای سوسیالیسم (بخوان: سرما یه داری انحصاری دولتی) را ستود، و بخشاً به شکل انتقادی به آثار و علائم همان پدیده ای اشاره نمود، که بعد به "استالینیسیم" موسوم گردید. ژید به این خاطر در

کل مطبوعات کمونیستی و حتی در مطبوعات چپ غیرکمونیستی دنیا آلابیده شد. ظاهراً برشت نباید چاپ اصلی (فرانسه) کتاب ژید را خوانده باشد. مجادله قلمی او با ژید باید بر پایه معرفی های کتاب در مطبوعات آلمانی صورت گرفته باشد. لحن برشت در مجادله و تفسیرش بر کتاب ژید چندان فرقی با لحن کوبنده کمونیسم حزبی رسمی ندا شت.

استالین به توسط محاکمات نمایشی در مسکو در سال های ۱۹۳۶، ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ چندین مخالف و حتی شماری همکار سیاسی نزدیکش را از میان برد. برشت ضرورت این محاکمات را پذیرفت، و درباره آن ها چند قطعه کوچک نیز نوشت، که هشت به آن ها عنوان مشترک "در باب محاکمات مسکو" داده است. ولی باید گفت، که برشت این قطعات را نیز چون غالب نوشته های گرد آمده در **مطالعات مارکسیستی** برای انتشار در نظر نگرفته بوده، مقصودش از نگارش آن ها در اکثر موارد خودتنویری بوده، و شخصاً هرگز آن ها را منتشر نساخته است. این گونه نوشته های برشت را می توان نوعی تمرین ذهنی تلقی کرد، که در جریان آن سعی شده اندیشگی مشخصی جهت نیل به راه حل های ممکن آزمایش گردد. در رابطه با محاکمات نمایشی مسکو، یک چنین

آزمایشی می تواند مربوط باشد به این که آیا روشنگری معقولانه و مناسب ارتکاب یا فتگی واقعی جنایات به دست بلشویک های رهبری کننده و شاخص متهم به آن ها و اعترافات شان ممکن بوده است؟ و چنین روشنگری در زمان ما بنا به واقعیات منتشر شده، متکی بر اسناد فقط می تواند این گونه صورت گیرد، که بلشویک های رهبری کننده در نتیجه مخالفت شان با خط حزبی غالب، نظریه بنای سوسیالیسم در یک کشور^{۴۱} تحت رهبری استالین تدریجاً از حیث سیاسی منفرد گشته، ارتباط شان با توده ها و واقعیت سیاسی قطع شده بوده، و این وضعیت از لحاظ فکری در آنان تأثیر عمیقاً خرد کننده داشته، و نهایتاً به اعترافات اجباری و ادارشان ساخته بوده است. به کلام دیگر اعترافات آنان واکنش طبیعی در برابر یک وضعیت نومید کننده بوده است. برشت منکر موضوع اعتراف گیری ها با اعمال شکنجه بود. او عقیده داشت، نه می توان واقعیت اعتراف گیری با شکنجه را فرض کرد، و نه حتی وجود نیازی بدان را تصور نمود. ولی علی رغم انکار برشت اعمال شکنجه به صورت اسلوب عمده اعتراف گیری به زور، ترتیب داده شده و به سیستم در آورده شده به وسیله استالین و دستیاران صاحب نفوذ او یک حقیقت پذیرفته شده می باشد. آیا انکار حقیقت شکنجه را باید به سعی برشت برای شانه خالی کردن او از بار مسئولیت تحقیق در این امر تعبیر کرد؟ برشت پس از انکار حقیقت اعمال شکنجه در شوروی می نویسد: " در عوض ادعای زیر نا محتمل است: این که در همان جریان انقلاب کارگزاران مزدور سرمایه داری در دولت شوروی رخنه کرده بوده باشند؛ با این هدف که با کلیه امور سرمایه داری را به روسیه بازگردانند." این جا اشاره برشت به آن تهمتی است در رژیم استالین که به برخی بلشویک رهبری کننده از آن جمله بوخارین، اقتصاددان و از شخصیت های رهبری کننده گمینترن، به عنوان کارگزار مزدور انگلیس در اولین سال های انقلاب روسیه زده بودند؛ تهمتی که دور از عقل به نظر می رسد، و برشت نیز به درستی متوجه این بوده، اما موضوع اینست که توضیح " قابل قبول"ی که برشت ارائه می کند، کاملاً متعلق به خود او نیست؛ آن مطلقاً همخط با توضیحاتی است، که در زمان برشت در مطبوعات و دوائر حزبی داده می شده اند، و هم چنین مورد تأیید بسیاری دوستان غیرکمونویست شوروی قرار داشته اند، که ضرورت محاکمات مسکو را می پذیرفته اند. ولی این توضیحات همه مبتنی بر تهمت و اعترافات متهمان بوده، و باید توجه داشت که این اعترافات نیز یگانه اساس محاکمات، عاری از حتی یک مدرک مادی بوده اند!

یک محاکمه نمایشی مسکو. حکم محکومیت
متهم آندری ویشینسکی (نفر اول از چپ)
خوانده می شود.



توأم با ابراز همبستگی و وفاداری برشت به انقلاب و رژیم شوروی، احساسات منفی ای نیز در نوشتارهای سیاسی او منعکس است: بدبینی ژرف، تنفر از انسان و سوء ظن

به بشر، حتی به طبقه، حزب، انقلاب و قدرت شوروی. در یادداشتی، که هشت تاریخ آن را حوالی سال ۱۹۲۷ تعیین کرده، برشت می نویسد، که "توده های در چپ بسیار خوب اند، مادام که می ستیزند، ولی پس از پیروزی باید تعویض شوند." (muss sie ersetzt werden). سؤال اینست، که آیا چنین تعویضی به وسیله چه کسی می باید به عمل آید؟ شاید به وسیله حزب؟ درباره رهبری حزب برشت - از قرار معلوم در همان زمان - می نویسد، که این رهبری "یک دیوان سالاری (بوروکراسی) از لحاظ فکری نسبتاً ابتدایی، ولی قوی و اراده مند، عاری از نقطه نظرات مهم، ولی صاحب کنترل بر توده ها است، یک دیوان سالاری که قادر به رهبری انقلاب نخواهد بود." در رابطه با روسیه می نو یسد: "به علت تدابیر اضطراری که افراد حزب روسیه آن را به اتخاذشان وادار می سا زد، می تواند نظریه ای پدید آید، که روبنای طبیعی پایه اقتصاد را تشکیل دهد. پایه اما ناسالم است." در مه - تی درباره استالین - که به این زبان تشریفاتی او را نی - ان (Ni - en) نامیده - و درباره اتحاد شوروی - که آن را سو (Su) اسم گذارده - می نویسد: "تحت رهبری نی - ان در سو صنعت بدون سودکشی بود، و کشاورزی به شکل جمعی اداره می گشت و به ماشین مجهز شده بود."^{۴۲} اما اتحادیه ها در بیرون سو [منظور احزاب کمونیستی خارجی] زوال یافتند. اعضاء دبیران را برنمی گزیدند، برعکس، دبیران برگزینندگان اعضاء بودند. شعایر از سوی سو صادر می گردید، و دبیران حقوق بگیران سو بودند. اگر خطایی سرمی زد، انتقاد کنندگان از خطاها به مجازات می رسیدند، ولی خطاکاران مشاغل شان را حفظ می کردند. (...). در بیرون سو می باید به هر کس که به تحسین خد مات نی - ان، حتی مسلم شان، می پرداخت، به عنوان رشوه گیران مظنون بود، در سو هر کس که ذکری از خطاهای او می کرد، حتی اگر از آن ها آسیب می دید، به عنوان خائن مورد سوء ظن قرار می گرفت." در سپتامبر ۱۹۳۹ در دفتر روزانه کار می نویسد، که این ادعای شنیده شده در همه جا که "حزب بلشویک از اساس تغییر یافته، بی گمان

نادرست است. بدبختی بیش تر اینست، که آن تغییری نیافته است." برشت مانندگی های منحرفانه ای بین سوسیالیسم و فاشیسم تشخیص می دهد: "در فاشیسم، سوسیالیسم بازتاب مسخ خود را می بیند." (دفتر روزانه کار، ژوئیه ۱۹۴۳) و این تشخیص شکاکانه برشت طی سال ها به روشنی ژرف تر گشته است.

در دوره برشت این یک مشی پسندیده حزبی بود، که با ارجاع دادن به زمینه طبقاتی متفاوت اصرار کرد، که ارگان های امنیتی دولت شوروی به هیچ وجه نمی توانستند با ارگان های امنیتی دول سرمایه داری مقایسه شوند. برشت از این مورد نیز انتقاد داشت. او در گفت و گویی با بنیامین در ۱۹۴۳ درباره فرانتس کافکا (Franz Kafka) (۱۹۲۴-۱۸۸۳) بر بیم و نگرانی کافکا از "دولت



برشت مانندگی های

منحرفانه ای بین

سوسیالیسم و

فاشیسم تشخیص می

دهد: در فاشیسم،

سوسیالیسم بازتاب

مسخ خود را می بیند.



مورها " تأکید می ورزد: چگونه انسان ها با شکل زندگی شان از خود بیگانه کرده می شوند - و " بعضی اشکال این از خود بیگانه سازی را او [کافکا] پیش بینی نموده است، مثل اسلوب های جی.پی.یو [اختصار اداره سیاسی دولت (Gosudarstvennoe Politicheskoe Upravlenie (GPU))] ". هم چنین می گوید: " چگونه تکامل چکا (Cheka) [اختصار کمیسیون ویژه (Chrezvychainaya Komissiya)] را می توان با نگرش به گستاپو تصور کرد."

برشت علاوه بر گشودگی در ارتباطش با جماعت از نظر حزبین " ناباب"، کتب " نا پسند" نیز می خواند؛ امری که نه باب طبع بلشویک های حزبی بود و نه غیرحزبی. او در تابستان ۱۹۳۸ به بنیامین می گوید، که تکامل روسیه را دنبال می کند، هم چنین نو شتارهای تروتسکی را، و عقاید تروتسکی را - که البته بنا به اظهار خود با آن ها موافق نبوده - در مطالعه اوضاع در نظر می گیرد. در دفتر کار روزانه (ژوئیه ۱۹۴۳) می نویسد، که " کتاب ملال انگیز [بوریس] سووارین (Souvarine) [Boris] [۱۸۹۵ - ۱۹۴۸] درباره استالین را خوانده است.^{۴۳} و در این رابطه از " تبدل انقلابی حرفه ای به دیوان سالار (بوروکرات)، از حزب کاملاً انقلابی به حزب دیوان سالاران" سخن می گوید. در ژوئیه ۱۹۳۸ به بنیامین درباره اتحاد شوروی می گوید: " اقتصاد سوسیالیستی نیازمند جنگ نیست، و بنابر این با جنگ سازگار نمی باشد. این - و فقط این - است مفاد کلمات صلح دوستی "خلق روسیه". توسل به اسلحه طبیعتاً پرولتاریای روسیه را بسیار عقب برده است، بخشاً به مراحل طی شده در تکامل تاریخی، مثلاً سلطنتی. در روسیه رژیم اداره و رهبری شخصی حاکم است. تنها بی شعوران می توانند این را انکار کنند." و کوتاه زمانی بعد واپسین یادداشت در گزاره بنیامین از گفت و گوهایش با برشت، اوت ۱۹۳۸ حاکی است: " در روسیه یک دیکتاتوری بر پرولتاریا حاکم است." (In Russland herrscht ein Diktatur über das Proletariat.)

در رابطه با " پیمان عدم تجاوز آلمان - شوروی" - که نتیجه آن تغییر سمت کمینترن در تضاد حاد با منافع جنبش کارگری و بالاخره برجیدگی کمینترن بود^{۴۴} - برشت در دفتر روزانه کار (سپتامبر ۱۹۳۹) می نویسد، که کمونیست ها فوراً پس از انعقاد یافتن پیمان اعلام کردند، که آن سهم مهمی به نگاه داشت صلح بود، اما " برعکس، جنگ زمان کوتاهی بعد روی داد - و هیتلر در بیانیه هایی امکان هدایت جنگ با این پیمان را مدلل کرد." درباره تجاوز نظامی شوروی به شرق لهستان می نویسد، که آن " به یک شیوه عجیب ناپلئونی صورت گرفت." و اظهار تأسف می کند، که " هنوز خلق، توده ها، پرولتاریا تصمیم گیران نیستند. به نظر می رسد برای استالین شروع جنگ به صورت یک جنگ انقلابی، به صورت جنگ خلقی ناممکن باشد."

در بی رغبتی و دلزدگی افزایش یابنده برشت هم چنین آگاهی یافتن او از جریان ترور در اتحاد شوروی مؤثر بود. چندین کمونیست آلمانی رهبری کننده تحت پاک سازی های استالینیستی در تابستان ۱۹۳۷ یا اعدام یا ناپدید گشتند، از آن جمله هینز

نئومان (Heinz Neumann) (مقت. ۳۷- ۱۹۰۲) و هرمان رمله (Hermann Remmele) (مقت. ۱۹۳۹- ۱۸۸۰). تنها دوست واقعی برشت در جنبش کمونیستی بین المللی بلا کون (Bela Kun) (مقت. ۱۹۳۸-۱۸۸۶) نیز در مه ۱۹۳۷ دستگیر و در نوامبر سال بعد اعدام گردید. اکثر هنر مندان " آوانگاردیست " که برشت در شوروی با آن ها آشنا یا دوست نزدیک بود، از امکا نات کار محروم گردیدند، ناپدید شدند، محبوس یا اعدام گشتند. بنیامین در ژوئیه ۱۹۳۸ به برشت می گوید: " شما که در اتحاد شوروی دوستانی دارید." و برشت به او پاسخ می دهد: " در حقیقت من هیچ دوستی در آن جا ندارم. نه حتی خود مسکویی ها - مثل مُردگان.^{۴۵} بنیامین همواره در رابطه با شرائط روسیه " پاسخ های بسیار شک آور" از برشت دریافت می داشت. به گزاره بنیامین، استفین به او می گوید، که " مطمئناً ترچا کُف دیگر در میان زندگان نیست." در ژانویه ۱۹۳۹ برشت در دفتر روزانه کار می نو بسد: " [میخائیل] کولتسوف (Koltsov) [Mikhail] [۱۹۴۰- ۱۸۹۸] نیز در مسکو دستگیر شده است. آخرین رابط روسی من. هیچ کس خبری از ترچاکُف ندارد، که متهم به " جاسوس ژا پن" شده است.^[۴۶] کسی اطلاعی از احوال [کارولا] نهر (Neher) [Carola] [۴۲- ۱۹۰۰] ندارد، که متهم شده از جانب همسرش در امور تروتسکیستی در پراگ شرکت داشته است. را یش و آسیا لاسیس دیگر برای من [نامه] نمی نویسند. گرت (Grete) [منظور استفین] جوابی از دوستانش در قفقاز و لنینگراد دریافت نمی کند. بلا کون نیز دستگیر شده] در این تاریخ اعدام شده بود]، تنها سیاستمداری که من با او مرتبط بوده ام. میرهولد تئاترش را از دست داده است، اما ظاهراً هنوز اجازه به صحنه بردن اُپراها را دارد. به نظر می رسد وضع ادبیات و هنر جهانی باشد. نظریه سیاسی ورشکسته شده، نوعی بشردوستی پرولتاریایی ضعیف، کم خون از طرف مقامات اشاعه داده شده است."

(نویسندگانی ابراز شگفتی نموده اند، که برشت به اتحاد شوروی پناهنده نگردید. توضیح علت این امر ساده است: او چون سائیرین اطمینان خاطر داشت، که آزادی و حتی زندگی در شوروی به هیچ وجه تضمین نبود.)

با مطالعه اظهار نظرهای برشت در مورد اتحاد شوروی می تواند به نظر به رسد فرق چندانی بین داوری او و کورش در خصوص این کشور وجود نداشته باشد، در صورتی که فرق مهمی بین نتیجه گیری های آن دو بر اساس ملاحظات تقریباً یکسان وجود دا رد. کورش بر این بود، که چاره می باید مبارزه سیاسی علیه خط کمونیسم بین المللی، که دارای چنان پی آمدهایی بود، باشد. نظر برشت را از جمله می توان با اقوال نمونه زیرین توضیح داد.

برشت در ۱۹۳۸ به بنیامین می گفت، که " سوء ظن محقانه ای وجود دارد، که موضع شکاکانه در قبال روابط روسیه را اقتضاء می کند. اگر صحت سوء ظن روزی تأ یید شود، آن گاه باید به طور عمومی بر ضد رژیم شوروی ستیزید. ولی ' متأسفانه، یا خدا را شکر، یا هر چیز دیگری که ترجیح می دهید ' این سوء ظن هنوز مسلم نشده است." او هم چنین می گفت: " مادام که این دیکتاتوری [بر پرولتاریا] در مشارکت عملی با پرولتاریا باشد " ، نباید از روسیه فاصله گرفت، و این قول او در دفتر روزانه

کار با ذکر دوستان ناپدید شده و با توصیه این رویکرد به اتحاد شوروی خاتمه می یابد: " برای مارکسیست های خارج تقریباً نظیر همان طرز برخوردی مطرح می گردد، که مارکس در مقابل سوسیال دموکراسی آلمان داشته است: برخورد انتقادی مثبت. یعنی رویکردی مثبت به دولت نوین، که در آن مسلماً نه " آزادی"، اما " آزادسازی" نیروهای مولده حکومت داشت، و این در درازمدت تعیین کننده همه چیز می بود. مادام که دیکتاتور بر پرولتاریا " کار سودمندی " برای پرولتاریا انجام می داد، نمی باید از آن فاصله گرفت. برشت برخلاف اظهارات انتقاد آمیزش - که فرق چندانی با اظهارات ترو تسکیست ها و گرایشات نوع دیگر در مخالفت با رژیم استالینیستی نداشت -، پذیرش اصولیش از انقلاب شوروی و تکامل آن تحت رهبری استالین را حفظ کرد. پذیرش دولت شوروی از طرف برشت، از هر چه به گذریم، مطابق با گفته ای از او در رابطه دیگری بود: " نو بد بهتر از کهنه خوب است." (لوکاج نیز می گفت: " بی مقدارترین سوسیالیسم در هر حال همیشه بهتر از بهترین سرمایه داری است.") رویکرد برشت به استالین نیز مطلقاً از این دیدگاه بود. او خود را از ستایش بُت پرستانه استالین، که جزیی مرسوم از روش حزبی گردیده بود، برکنار داشت، و به صرفاً تحسین استالین به عنوان " مفید" هم در بیانات سیاسی مستقیم و هم در صحبتش از نی - ان در مه - تی بسنده نمود. او به بنیامین می گفت، که استالین به استنباط وی " خود را کاملاً لایق نشان داده است." و در زمان مرگ استالین این سطور یادواره را در نشریه حَس و شَکَل (شماره ۲، ۱۹۵۳) نوشت: " ستم دیدگان در پنج بخش دنیا، آن ها که هم اکنون به آزادی دست یافته اند، و کلیه آن ها که سرگرم پیکار برای صلح جهانی هستند، با دریافت خبر مرگ استالین باید حس کرده باشند قلوب شان برای یک لحظه از تپش بازمانده است. او امید مجسم آن ها بود. اسلحه معنوی و مادی که او خلق کرده، و هم چنین آموزه خلق تازه ها موجود هستند." دقت در این سطور برشت لازم است. او ابتداء استالین را به صورت امید دنیا تحسین می نماید، البته نه به شیوه کاسه لیسان. اما بعد تأیید می کند، که به جا مانده های مادی و معنوی از استالین کماکان موجود هستند. بلی، حق با اوست، آن ها موجودند، ولی برشت حتی کلمه ای از برخوردش به این به جامانده ها به قلم نمی آورد. به جامانده های معنوی؟ یعنی آیا برشت خود را در استنباط حکمی و بدون دلیل منطقی (دگماتیک) - مکتبی استالین از مارکسیسم، که در نوشتارهای استالین واضح است (بعضی ها حتی استالین را یک بی سواد در دانش مارکسیسم دانسته اند)، سهیم می دانست؟ آیا برشت نظریه بنای سوسیالیسم در یک کشور را صحیح می انگاشت؟ و به جامانده های مفید، مادی استالین؟ آیا منظور برشت از این به جامانده ها روابط واقعاً موجود اجتماعی - اقتصادی حقیقتاً ناکارآمد و معیوب نتیجه سازندگی استالین بود؟ اگر نه پس چه؟ حزب نابالغ؟ شاید سیستم ترور که تا وقت مرگ استالین در اتحاد شوروی در کار بود، حتی تا درجه ضعیف تری پسا او؟ و آیا منظور برشت از آموزه خلق تازه ها ادامه برنامه استالین بود یا بازگشت به مارکس - انگلس و لنین، کاملاً بدون استالین و آغاز از نو؟ در این مورد نیز برشت مهارت زبانش را نشان می



**در شوروی پیشین
استالین، بریا و دیگر
گردانندگان بی وجدان
رژیم منزلت حزب
کمونیست را به یک
دنباله رو مطیع
اقدامات " ارگان های
امنیتی" در جهت
زایش وحشت در مردم
و نگاه داشت آن با
مؤثرترین اسلوب ها
(از آن میان شکنجه
فیزیکی و روانی)
کاهش داده بودند.**



دهد: این یک مهارت است پرهیزیدن از آشکارگویی با اکتفاء به چند سطر کوتاه ظاهراً مغزدار.

در یادداشت های مربوط به استالین، متعلق به همان زمان (بدون تاریخ) که برشت به مقصود تبرئه خود از تهمت استالینیست متعصب، به دوستان و رابطان مختلفش ارسال کرده، از آن جمله توسط برلائو به شرفیق، می نویسد: " یکی از پی آمدهای قابل تأمل استالینیسم از رشد ماندگی دیالکتیک است. بدون شناخت دیا لکتیک، تغییراتی چون استالین از صورت نیروی هادی به استالین به صورت بازدارنده حرکت فهم ناپذیر است. به هم چنین مسلوب از حقوق شدن حزب از طریق دستگاه. و تبدیل مبارزه نظرات به مبارزه قدرت. و آرمانی و افسانه سازی یک شخصیت رهبری کننده از عاملی برای جلب توده های عقب مانده به علت فاصله گیری و فلج شدگی این توده ها."

با این وصف یکی از پی آمدهای قابل تأمل استالینیسم باید از رشد ماندگی باشد؟ سؤال جالب اینست که آیا اصلاً در این مورد دیالکتیک چگونه باید فهمیده شود؟ سخنان برشت از دیالکتیک به نظر می رسد در این جا چیزی جز یک شکل زبانی توخالی و بی معنی نباشد، که به مقصود دوری جستن از تحلیل

واقعی پدیده های وحشت ناک مذکور برگزیده شده است. و این پدیده های وحشت ناک - در هر حال بعضی از آن ها - علناً ذکر می گردد. گفته می شود استالینیسم از جمله به معنای تبدیل از نیروی هادی به بازدارنده، مسلوب از حقوق شدن حزب، ناپدید شدن تبادلی نظر آزادانه، تبدیل رهبر از عامل بسیج گرانه به فلج سازنده است. این ها مسلماً برای شرح استالینیسم مهم هستند. اما خواندن کلمات بعد برشت ملال انگیزست، از جمله این که " معدوم ساختن استالینیسم تنها از طریق متحرک کردن عظیم خرد توده ها توسط حزب تحقق یافتنی است." توجه کنید: توسط حزب، یعنی حزبی که استالین، لاورنتیچ بریا (Lavrentij Berija) (مقت. ۱۹۵۳-۱۸۹۹) و دیگران منزلت آن را به یک دنباله رو مطیع اقدامات " ارگان های امنیتی" در جهت زایش وحشت در مردم و نگاه داشت آن با مؤثرترین اسلوب ها (از آن میان شکنجه فیزیکی و روانی^{۴۷}) کاهش داده بودند؛ حزبی که به قول خود برشت از طریق دستگاه " مسلوب از حقوق شده بود". نظر به این، پیشنهاد برشت پیشنهادی بیش تر بیانی و مصنوعی به نظر می رسد تا پیشنهادی مبنی بر اهمیت دهی به واقعیات.

اما از دیدگاه شوروی برشت چه سان ملاحظه می شد؟ استقبال از او در اتحاد شوروی

چگونه بود؟

در بهار ۱۹۳۲ برشت برای نخستین بار در مسکو بود. او و کارگردان فیلم اسلاتان دودو (Slatan Dudow) (۶۳-۱۹۰۳)، که برشت با همکاری او فیلم **کوهل وامپه** را ساخته بودند، برای حضور در نخستین شب نمایش فیلم، که در آلمان ممنوع نمایش بود، به مسکو آمده بودند. فیلم موفقیتی در شوروی کسب نکرد، زیرا محیط آلمانی فیلم با مشکلاتش برای تماشاچیان قابل فهم نبود، و انتقاد سردی از آن نیز به عمل آمد. سبک کارشناسانه، سندگرایانه فیلم تا حد زیادی شباهت به سبک فیلم های آن کارگردانان شوروی داشت، که کوتاه زمانی پیش از آن به سبب "نمایش تولیدات سندگرایانه با ارزش هنری نازل" مورد انتقاد قرار گرفته بودند. برشت و دودو، به نوشته دوست هنرمند تئاتر خوب برشت، رایش در خاطراتش، "به آلمان بازگشتند. برشت مایل نبود در آن جا بیش از آن جلب نظر کند."

آناتولی لوناچارسکی (Anatolij Lunatjarskij) (۱۹۳۳-۱۸۷۵)، کمیسر فرهنگ شوروی (۲۹-۱۹۱۷)، نمایش **اُپرای سه پولی** را در برلین تماشای نموده، چند بار با برشت ملاقات کرده، و کار تئاتری برشت تحسین او را برانگیخته بود. به پیشنهاد تلقینی لوناچار سکی، آleksander Tairov) (۱۹۵۰-۱۸۸۵)، کارگردان تئاتر، **اُپرای سه پولی** را در ۱۹۳۰ در مسکو به نمایش گذاشت. ترچاگف بعضی نمایشنامه های برشت (**مادر، تدبیر، یوحنا قذیس**) را در ۱۹۳۴ به زبان روسی برگرداند. در ۱۹۳۵ برشت برای بار دیگر به مسکو سفر نمود، ولی برنامه های گوناگونش یا علاقه اندک مقامات شوروی را برانگیختند یا اصلاً برنمیگذاشتند. انتشار **کله گردها و کله تیزها** برای سال ۱۹۳۶ در نظر گرفته شده بود (ولی انتشار نیافت)، اما **اُپرای سه پولی** در ۱۹۳۷ و **ترس و نکبت رایش سوم** در ۱۹۴۱ (پس از حمله نظامی آلمان نازی به اتحاد شوروی) منتشر گردیدند. چنان که در پیش مذکور افتاد، پاک سازی های استالینیستی دامن گیر دوستان و رابطان برشت نیز گردیدند. هنگامی که او در اوایل تابستان ۱۹۴۱ در راه سفر به آمریکا اقامتی در مسکو داشت، رایش تنها دوست باقی مانده ای بود که با او ملاقات کرد، و رایش نیز زمان کوتاهی بعد تبعید شد. به طور کلی، در شوروی تمایلی به اجرای نمایشنامه های برشت وجود نداشت. برشت "فرمالیست" تلقی می شد. او پیش از آن که موفق به یافتن جای ثابتی در روسیه برای خود بوده باشد، در حقیقت به همراه هنرمندان "آوانگاردیست" روسیه از صحنه روبیده شد.

ابتداء پس از مرگ استالین در ۱۹۵۳، پس از اعطاء شدن جایزه استالین به برشت در ۱۹۵۵، پس از بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی و در پی آن اعاده حیثیت به میرهولد بود، که موقعیت برشت در شوروی به طور جدی تغییر یافت. در ۱۹۵۶ یک چاپ روسی آثار برشت در ۱۲ جلد منتشر گردید. در ۱۹۵۸ **پونتیلا** در تالین، در ۱۹۶۰ **ننه دلاور** در مسکو اجراء شدند، و سپس - از اواسط دهه ۶۰ - اجرای نمایشنامه های برشت به طور واقعی در مسکو و لنینگراد و شهرهای دیگر اتحاد شوروی به جریان افتاد. همزمان پژوهشگران در شوروی - مانند همکاران شان در آلمان شرقی (سابق) - به

کوشش تب زده برای جلوه دادن برشت از دیدگاه پیشین شان " فرمالیست" به عنوان یک نماینده برجسته " رئالیسم سوسیالیستی" پرداختند. به این ترتیب برشت به دنبال یک انتظار ۳۰- ۲۰ ساله سرانجام به یک شخصیت قابل معرفی (Salonfähig) در اتحاد شوروی تبدیل گردید.

برشت در آلمان شرقی (سابق)

پس از ۱۵ سال دوری اجباری از وطن، در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۸ برشت از سویس به برلین شرقی در اشغال شوروی وارد گردید (سفر او از طریق اطریش، چکسلواکی و منطقه اشغالی شوروی به عمل آمده بود). او مورد استقبال اعضای سرشناس اتحادیه فرهنگی برای نو سازی دموکراتیک آلمان قرار گرفت.

جنگ در اروپا با تسلیم بی قید و شرط آلمان در مه ۱۹۴۵ به پایان رسید، و دولت آلمان از هم پاشید. کل قدرت در ید دول اشغالگر غربی قرار گرفت. کشور فروپاشیده، توأمأ برلین پایتخت، به چهار منطقه اشغالی تقسیم گردید.

در ۱۹۴۵ مهاجرین آلمانی امکان بازگشت به دلخواه خود به میهن شان را نداشتند. ورود به آلمان مستلزم کسب اجازه ویژه بود، و در اکثر موارد هم چنین اجازه سفر از ملاک تبعیدگاه مهاجرین. این امر در مورد برشت در آمریکا نیز صدق می کرد. خصوصاً در آمریکا صدور اجازه سفر به اشخاصی نظیر برشت که نام شان به عنوان " خارجی با ملیت دشمن" (enemy alien) ثبت شده بود، سهل و ساده نبود. وانگهی شرط سفر به آلمان تأمین قبلی امکانات معیشت و خودکفایی در آن مملکت جنگ زده و نیمه ویران بود. در نتیجه این وضع برشت ناگزیر موقتاً در آمریکا باقی ماند. رابطه قطع شده برشت با دوستان در آلمان از نو برقرار شد. به محض فراهم آمدن امکان نامه نگاری او با نهر، سوهر کامپ، ایهرینگ و دیگران از سرگرفته شد. ویگل نیز بسته های هدیه برای او فرستاد. اما در هر حال هدف نهایی برشت برلین بود. او به عنوان مهاجر سیاسی هرگز زندگی آسوده ای در آمریکا نداشت. پس از مرگ رییس جمهوری فرانکلین روزولت (Franklin Roosevelt) (۱۸۸۲-۱۹۴۵) و پیروزی متفقین بر قدرت های محور، وضعیت برشت و همفکرانش در آمریکا واقعاً تحمل ناپذیر گردید. کمونیسم ستیزی و ضدیت با شوروی غوغا می کرد. همه امور برای مهاجرین چپ به دشواری گرایید، حتی خروج از آمریکا. به علاوه نفس اجازه سفر بسنده نبود. هیچ مملکت اروپایی تمایلی به پذیرش یک آلمانی فاقد دولت نداشت، و لذا چنین فردی نه از امکان بازگشت به آمریکا برخوردار بود و نه سفر قانونی به مملکت دیگری. بنابراین آن چه لازم بود، " جواز عزیمت و بازورود" (exit- and re-entry permit) بود. ابتداء در مارس ۱۹۴۷ برشت امکان دریافت این جواز را یافت. با این حال او به دلایلی ناگزیر از واپس انداختن سفرش گردید. ضمناً او در رابطه با تحقیقات " توطئه های کمونیستی" توأمأ در هالیوود (Hollywood)، در ۳۰ اکتبر سال



مزبور برای بازپرسی در کمیته رسیدگی به فعالیت های ضد آمریکا در واشینگتن^{۴۸} فراخوانده شد. در کمیته برشت خود را "صادق" و "مایل به همکاری" نشان داد، و اعلام کرد - آن چه که حقیقت داشت - او هرگز یک کمونیست سازمان یافته نبوده، یک نویسنده است، نه سیاستمدار، و نوشته هایی از او که به مقصود اثبات فعالیت توطئه آمیز در کمیته خوانده شده، در حقیقت نه نوشته

های آلمانی زبان، یعنی اصلی او، اما کار پر ایراد بر گردانندگان آمریکایی است، و لذا او نمی تواند مسئولیت آن را به گردن گیرد. به هر تقدیر برشت زیرک به صورت آبرومندانه ای خود را از شر بازپرسی خلاص کرد. فردای اتمام بازپرسی با هوایما عازم پاریس گردید، و از آن جا سفرش را به سویس ادامه داد تا سرانجام در اکتبر سال بعد وارد برلین شرقی (سابق) گردد.

گفته اند، برشت به این دلیل بخش برلین در اشغال شوروی را برگزید، که مایل به پذیرش او در بخش تحت اشغال قدرت های غربی، توأمأً آمریکا نبودند. این موضوع صحت دارد، که برشت در منطقه تحت کنترل آمریکا شاخک هایی داشت، و این نیز صحت دارد، که آمریکایی ها با ورود او به منطقه اشغالی شان مخالف بودند. ولی این به کنار، هیچ شکی نیست، که برشت عمداً بخش در اشغال شوروی را ترجیح داد. گزینش او تنها به این دلیل نبود، که در بخش روس ها امکانات و شرایط کار مادی کاملاً متفاوتی با بخش در اشغال قدرت های غربی در اختیار هنرمندان و کارگران معنوی قرار داده می شد - و این امر در سال های اول پسا جنگ مهم بود -، اما هم چنین به دلیل سیاسی آشکار، پیوستگی ایدئولوژیک و خصومتش با سیستم سرمایه داری حاکم در جوامع بورژوازی.

برشت سیاست قدرت های غربی را مطلقاً محکوم ساخت. او جنگ آمریکا علیه آلمان را جنگی امپریالیستی، و پرتاب بمب های اتمی بر شهرهای هیروشیما و ناگازاکی در ژاپن در ۶ و ۹ اوت ۱۹۴۵ (با ۹۰۰۰۰ کشته و ۷۵۰۰۰ زخمی در هیروشیما و با قریب ۴۰۰۰۰ کشته در ناگازاکی)، نیز بمباران هوایی جنایت کارانه شهر درسدن در آلمان به وسیله انگلیس - آمریکا در ۱۵-۱۳ فوریه ۱۹۴۵ (شمار کشتگان را از ۳۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ و بعضی حتی ۱ میلیون تخمین زده اند) را در واقع امر قدرت نمایی و اخطارهای پوشیده غرب به دشمن نوینش، اتحاد شوروی، تلقی می نمود. او معتقد بود، که قدرت های غربی، خاصه آمریکا، در مناطق اشغالی شان در آلمان از نازیست های



پیشین و همدستان شان به هدف استفاده از آلمان غربی (سابق) به توسط آن ها بر ضد اتحاد شوروی و هم چنین آلمان شرقی(سابق) حمایت می نمودند. او امکان یک جنگ آلمان - آلمان در آن تاریخ و نیز در بعد را بزرگ ترین تهدید علیه صلح جهان در سال های پسا جنگ به شمار می آورد. او پیشاپیش در مارس ۱۹۴۷ قبل از ترک آمریکا شعر تند "Der anachronistische zug oder Freiheit und Democracy" (کارزار تاریخاً اشتباه یا آزادی و دموکراسی) را در ضدیت با تبلیغات مزورانه دموکراسی در آمریکا نوشته بود؛ شعری به همان تندی شعر بااهمیت دوره جوانیش " افسانه سرباز مُرده". محکوم ساختن آلمان غربی(سابق) از سوی برشت نیز مطلق بود. در ژانویه ۱۹۴۸ در دفتر روزانه کار نوشت: " ' پاک سازی بورژوازی آلمان از نازیسم' و ' پاک سازی آن از بورژوائیت ' یک چیز است. (...) نه فقط گناهان، هم چنین جمیع فضایل طبقه صورت نازی به خود گرفته اند - بورژوا چه بیندیشد یا نیندیشد، چه آرمان گرا باشد یا حقه باز، همیشه نازیست است. اگر او از نازیست بودن دست می کشید، بیش از آن بورژوا نمی بود، تنها و در صورتی که او بورژوا نباشد، بیش از آن نازیست نخواهد بود." و در مارس همان سال نوشت، که بجا بود در جریان جنگ از جنگ هیتلر سخن گفت، ولی " اکنون جنگ باید جنگ بورژوازی آلمان، عملی شده به وسیله هیتلر به سفارش آن تعریف شود."

برشت صرفاً خیالات باطل در رابطه با شرایط در بخش آلمان و بخش برلین تحت اشغال شوروی در سر نپرورده بود. او در مهاجرت " چشم انتظار ارتش سرخ " بود، توأمأً به این معنا که پیوسته امید داشت مردم آلمان به رهبری طبقه کارگر تحت هتایش جنگ و شکست، با تشجیع شدن از پیروزی های شوروی برای ستیزه بر ضد دولت نازی به پا خیزند. او از تشکیل کمیته ملی آلمان آزاد (**Nationalkomitee Freies Deuts chland**) در اتحاد شوروی استقبال نموده، و در زمره امضاء کنندگان یک مراجعتنامه به مردم (اوت ۱۹۴۳) بود، که در آن مهاجرین آلمانی مقیم آمریکا پذیرش شان از فراخوان اسرای جنگی و مهاجرین در اتحاد شوروی به ملت آلمان برای " مجبور ساختن سرکوب گران آن به تسلیم بی قید و شرط و مبارزه برای یک دموکراسی نیرومند در آلمان" را اعلام داشته بودند. برشت ضمن دنبال کردن جریان جنگ نوشته بود: " هیتلر - در هر روز قابل فکر می تواند سقوط کند." اما جنگ ادامه یافته بود. آلمان ها رزم شان را دنبال کرده بودند. او در چند مورد در یادداشت هایش این موضوع را مورد تأمل قرار داده، توضیحات مختلفی برای آن یافته بود، مثلاً " آلمان ها هنوز می رزمند، زیرا طبقه حاکمه هنوز حاکم است." (اوت ۱۹۴۴) " ناشکیبایی در دوایر چپ در رابطه با کارگران آلمانی قابل درک است." اما می پندارد به تواند انفعال کارگران را با عطف توجه به این توضیح دهد، که " در آلمان قضیه مربوط به یک پرولتاریای تضعیف شده از خیالات و بحران های اقتصادی است." (سپتامبر ۱۹۴۴) نیروهای شوروی در شلسین، یک مرکز قدیم جنبش کارگری آلمان، در پیش روی بودند: " هنوز خبری از شلسین علیا در مورد

طرز برخورد کارگران نیست." (ژانویه ۱۹۴۵) "ویرانه ها و هیچ اثر حیاتی از کارگر ان." (مارس ۱۹۴۵)

برشت پس از کنفرانس قدرت های بزرگ در پوتسدام در اوت ۱۹۴۵ یادداشت کرده بود: "آلمان یک دولت سرمایه داری به کل سرنگون شده است. یک دولت کارگری را شاید فقط روس ها در صورتی می توانستند به روی کار آورند، که آن ها خود به تنهایی قادر به شکست دادن آلمان هیتلری می بودند، ولی حتی در چنین حالتی آن [دولت کارگری] به دشواری می توانست به سوسیالیسم تکامل یابد." دیرتر (در سپتامبر سال مزبور) از این سخن گفته بود، که چگونه **اُپرای سه پولی** در برلینی مؤثر است، که "آن جا جنبش انقلابی وجود ندارد." در پایان ۱۹۴۷ او مقاله ای از لوکاچ درباب یوهان ولفگانگ گوته (Johann - Wolfgang Goethe) (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲) و شیلر خواند، که در ضمن آن لوکاچ تحلیل می کند چگونه کلاسیک های آلمان از انقلاب فرانسه "تقلید کردند." و یادداشت کرد: "باز ما صاحب انقلابی نیستیم و اکنون باید از آن روسی "تقلید کنیم"، من از این فکر به وحشت می افتم. (...). یک بار دیگر این ملت خود را با یک انقلاب تقلید شده فریب می دهد." در دسامبر ۱۹۴۸ درباره اوضاع برلین، آن جا که "نکبت تازه آلمان" آشکار بود، نوشت: "انگیزه های قوی از روس ها منشأ می گیرد، ولی آلمان ها تا درجه زیاد در حیرانی ها می غلتند، که در نتیجه مخالفت سائر قدرت های اشغالگر با تلاش ها پدید می آید. آلمان ها از دستور نافرمانی از نازیسم سرپیچی می کنند؛ فقط معدودی دارای این نقطه نظر هستند، که سوسیالیسم فرمان دهانه بهتر از هیچ چیز است."

مع الوصف شکی نیست که برشت دلیل خود را برای رحل اقامت افکندن در برلین شرقی (سابق) داشت. او گزینشش را با دیدگان باز کرد. او به خوبی با بسیاری از آن کمونیست هایی که حال با پشتیبانی روس ها تصمیم گیران در آلمان شرقی (سابق) بودند، آشنا بود. آن ها از نمایندگان "زیردست، ولی قوی و با اراده دیوان سالاری" عبارت می شد، و برشت قبلاً از آن ها انتقاد، و فاقد استعداد "رهبری انقلاب" تلقی شان نموده بود. آن ها با اولبریشت در رأس شان جان به در بردگان از پاک سازی های استالینیستی بودند. تنها شخصی از آن میان که از احترام کامل برشت برخوردار بود، یقیناً ویلهلم پیک (Wilhelm Pieck) (۱۹۶۰ - ۱۸۷۶)، یک رهبر قدیم با علاقه زیاد به فرهنگ، هنر و ادبیات بود، و پس از برقراری جمهوری دموکراتیک آلمان نخستین و یگانه رییس جمهور آن (از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۰) گردید. مقامات فرهنگی مدیریت کننده در حزب نوین اس.ای.دی و در اتحادیه فرهنگی اغلب از اعضاء پیشین اتحادیه نویسندگان پرولتاریایی - انقلابی تشکیل یافته بودند، و آنانی بودند، که در پیش هرگز ارجی به برشت نگذاشته، با او در هیئت تحریریه نشریه حرف ضدیت نموده بودند.

رویکرد برشت در قبال رژیم در بخش برلین تحت اشغال شوروی، پس از برقراری جمهوری دموکراتیک آلمان به صور چندی شباهت به رویکرد او در قبال اتحاد شوروی داشت. او بر این بود، که بسیاری امور خطا کارانه بودند، ولی چاره سرمایه داری را بدتر می دانست، و منتقل شدن وسایل تولید به جامعه در درازمدت را تعیین کننده، خصوصاً

برای نگاه داشت صلح تلقی می کرد. او رژیم نوین در آلمان شرقی (سابق) را پذیرفت، و از آن پشتیبانی نمود. در نامه ای در مارس ۱۹۵۲ نوشته است، که او فقط "بر ضد جنگ های تهاجمی به این دلیل نیست، که دولت جمهوری دموکراتیک آلمان نیز بر ضد آنست. دقیقاً این ضدیت یکی از دلایل پشتیبانی من از آن می باشد." نیز در بیانیه او در نوامبر ۱۹۵۲ (در آن تاریخ انتشار نیافته) گفته شده است: "نظرات من به دلیل اقامتم در



قیام مردم بر ضد دولت آلمان شرقی (سابق)، ۱۹۵۳

این جا نیست، اما اقامتم در این جا به دلیل نظراتی است که دارم." هنگامی که حماقت های زیاده از حد دولت اس.ای.دی، آتمسفر شورش عمومی پسا مرگ استالین، توأمآ تبلیغات شدید ضدکمونیستی غرب منتهی به تظاهرات توده ای در ژوئن ۱۹۵۳ در آلمان شرقی (سابق) در هیئت قیام خشونت آمیز مردم بر ضد دولت گردید^{۴۹}، و دولت خود را نا توان از فرونشاندن آن نشان داد، و قدرت اشغالگر شوروی ناگزیر از دخالت و سرکوب نظامی قیام گردید، برشت در نامه هایی به اولبریش، اوتو گروتوئل (Otto Grotewohl) (۱۹۶۴-۱۸۹۴)، نخست وزیر، و بشر پشتیبانی اصولی خود از دولت را اظهار داشت. ولیکن این اظهار پشتیبانی مانع از آن نگردید که زمانی که اتحادیه نویسندگان اعلانا تی دستی با این مضمون پخش کرد، که مردم اعتمادشان به دولت را از دست داده اند، بر شت شدیدترین گواهی خود بر بی قابلیت مقامات آلمان شرقی (سابق) را در قالب شعر "Die Lösung" (راه حل) (ابتداء منتشر شده در ۱۹۶۴) به نویسد: "آیا آسان نبود، که دولت/ مردم را منحل کند و/ یکی دیگر را برگزینند؟" برشت در نامه ای دراز در ۱ ژوئیه ۱۹۵۳ به دوست و ناشرش سوهرکامپ مفصلاً به روی داد ۱۶ و ۱۷ ژوئن پرداخته، رویکردش در قبال آن را روشن ساخت. در نامه او پرسید، آیا چنان که ادعا شده، گویا او بر ضد مطالبه کارگران موضع گرفته باشد؟ و خود پاسخ داد، که در "سه دهه از طریق کارهایم کوشیده ام قضیه کارگران را معرفی کنم." تظاهراتی که برشت در ژوئن شاهدشان بود، به نوشته او در نامه در بدو امر با مطالبات معقولانه و محقانه مردمی مشخص گردید، که حق تلخ کامی داشتند. ولی ماهیت تظاهرات عوض شد، نه تنها " جوانان به پستی گراییده" " ستون ستون" از بخش های غربی به بخش شوروی از طریق براندن بورگ تور (Brandenburg Tor)، میدان پوتسدامر (Potsdamer Platz) و وارشاور بروکه (Warschauer Brücke) داخل گردیدند، هم چنین " خشونت کاران از دوره نازی" که سال ها کسی مشاهده

شان ننموده بود، ولی " تمام وقت حاضر بودند" (تکیه برشت)، فرصت خودنمایی یافتند. همزمان کارزار آرایش در رسانه های برلین غربی(سابق) به پیش برده شد، و تظاهرات در اصل آرام به خشونت آمیز با ایجاد حریق، غارت مغازه ها، کتاب سوزی، حمله به یهودیان، " نه زیاد، زیرا دیگر یهودیان زیادی یافت نمی شوند" تبدیل گشتند. برشت نتیجه گیری کرد، که " چند ساعت، تا مداخله قدرت اشغالگر، برلین در آستانه تجربه جنگ جهانی سوم قرار داشت." برشت نامه اش را با اعلام این به پایان برد، که اس. ای.دی مرتکب اشتباهاتی " بسیار جدی به مثابه یک حزب سوسیالیستی گردیده بود، که خشم کارگران، توأمأ سوسیالیست های قدیمی را برانگیخته بود." اما هم چنین افزود: " در پیکار علیه جنگ و فاشیسم من در کنار آن[حزب] ایستاده ام و می ایستم."

برشت به مقصود تضمین آزادی عمل خود در برابر اختناق دیوان سالاری و آمادگی جهت مقابله با احتمالات نامطلوب بخشاً از دولت اطریش تقاضای تابعیت نمود، که با آن در سپتامبر ۱۹۵۰ موافقت شد، و بخشاً حقوق طبع و نشر و اجرای آثارش در خارج از ممالک اروپای شرقی را به سوهرکامپ، ابتداء در برلین و سپس در فرانکفورت ام. ماین سپرد. از نتایج این تدبیرات برشت آن که او از توانایی اجرای نمایشنامه هایش در آلمان غربی (سابق) و سرتاسر اروپا برخوردار گردید، و شخصاً امکان سفر به خارج از برلین را یافت. تدریجاً با افزایش شهرت او بر امکاناتش برای حرکت های تدبیرآمیز افزوده شد. به علاوه بزرگداشت های رسمی وی، عضویتش در **آکادمی هنرها(Akademie der Künste)** در ۱۹۵۰، دریافت **جائزه ملی طبقه یکم آلمان شرقی(سابق)** در ۱۹۵۱ و **جائزه استالین** در ۱۹۵۵ **طبیعتاً تقویت کننده موقعیت او گردیدند.**

سال های پسا بازگشت برشت به برلین از چند نظر سیاسی سال هایی دشوار به شمار می روند. در ژوئن ۱۹۴۸ **حزب کمونیست یوگسلاوی از کمینفرم) اختصار اطلاعات کمونیستی،** **جانشین کمینترن** پس از برچیدگی آن) اخراج گردید. تیتوئیسم تحریم شد، و به عنوان شاخه ای از فاشیسم تحت تعقیب قرار گرفت؛ امری که طبیعتاً جو سیاسی در برلین و آلمان شرقی(سابق) تحت اشغال شوروی را هنیانند. البته در این جا کنترل وجود داشت، و لذا به اخراج ها و پاک سازی های غیرمهلک، مجازات زندان عادی متهمان به تیتوئیست بسنده گردید، و از اعدام سیاستمداران رهبری کننده بر اساس اتهامات جعلی ساخته شده به مدد شوروی برادر، آن گونه که در چند کشور به گفتمان دموکراتیک خلقی به عمل آمد، خودداری گردید. قضایای دیگری نیز در ناخوشایند شدن جو مؤثر بودند. یک رشته روی داد در این سال ها سهم شان را در تقسیم گردیدن دنیا به " شرق" و " غرب" و کشیده شدن " پرده آهنین" بین آن ها اداء نمودند: به اجراء گذاشته شدن برنامه مارشال(Marshall) از آوریل ۱۹۴۷، به گفتمان " کودتا" در چکسلواکی در بهار ۱۹۴۸، محاصره برلین دیرتر در همان سال، استقرار **ناتو) اختصار سازمان پیمان آتلانتیک شمالی(NATO)** در آوریل ۱۹۴۹، تقسیم حقیقی آلمان با تشکیل جمهوری فدرال آلمان در مه ۱۹۴۹ و جمهوری دموکرا تیک آلمان در اکتبر همان سال. آتمسفر در برلین تنش آلوده بود. شهر در کانون جنگ

سرد شرق و غرب قرار داشت. به این وضع موردی در حوزه فرهنگی افزوده شد، و آن این که سیاست فرهنگی شوروی به دنبال یک دوره کوتاه گشودگی دیگر بار محدود و بسته شد، و با این ماهیت کلید خورد. در اوت ۱۹۴۶ کارزار برضد زوال و فرمالیسم با حمله شدید به شاعر آنا آخماتوفا (Anna Akhmatova) (۱۹۶۶-۱۸۸۹) و میخائیل سوشتنکو (Mikhail Sosjtjenko) (۱۹۵۸-۱۸۹۴) به راه انداخته شد، که در سال های بعد ادامه داشت. مدیران فرهنگی آلمان شرقی (سابق) به دنباله روی از این کارزار پرداختند. آن ها اغلب برشت را به صورت " فرمالیست" ملاحظه کرده بودند، و حال نیز چنین کردند. علی رغم همه ستایش ها از برشت، علی رغم همه موفقیت های برشت، او در معرض یک سیاست تحریک آمیز منظم قرار داده شد: او را به مثابه یک هنرمند بزرگ به رسمیت شناختند، ولی دقیقاً به همین دلیل وی را سرزنش می کردند، که استعدادهای واقعی را در خدمت نمایش " قهرمانان مثبت"، " زندگی روزمره سوسیالیستی" به کار نمی برد. فر هنگ می باید رام و جزیی از برنامه ریزی عمومی دولت گردد. در چند مورد نمایشات برشت ابتداء زمان درازی پس از نخستین اجرای شان در مطبوعات معرفی گردیدند؛ از اجرای نمایشاتی از او نیز ممانعت شد. بخش مهمی از تماشاچیان تئاتر او در اوقاتی از سیاحان آلمان غربی (سابق) و خارجی تشکیل می یافت. نمایشات برشت در بیرون بر لین، در سائر شهرهای آلمان شرقی (سابق) در شمار نمایشات پراجرا نبودند.

برخلاف هنرمندانی که تحت فشار روانی خرد شدند، از کار و حرفه شان دست کشید ند، آلمان و برلین شرقی (سابق) را ترک گفتند، یا از بازگشت از غرب ضمن دیدارشان از آن منصرف گشتند، برشت کوشید آرامش و تعادل روحی خود را حفظ کند. برشت به هدف خود، اشتها جهانی، نائل گردیده بود، و به رغم همه مشکلات تئاترش در برلین دایر بود. او اثری بنیان گذارده بود، که مسلماً برای همیشه باقی می ماند.

برشت در برابر مقامات همواره مثبت و مایل به همکاری بود. هر انتقادی از خود را جدی می گرفت. خود را در اختیار مقامات قرار می داد. از ۱۹۵۴ رایزن وزارت فرهنگ بود. " پیشنهاد می داد"، و بی شک در بهسازی واقعی بعض امور پسا ژوئن ۱۹۵۳ سهم بود.

برشت آزارها و تحریکات پشت پرده ای آلوده به عداوت بر ضد خود را برمی تافت. در ژانویه ۱۹۵۲ به یک آلمانی غربی نوشت، که کل بحث رئالیسم - فرمالیسم را نمی توان بدون شناخت دگرگونی های بزرگ در آلمان شرقی (سابق): راندن یونکرهای (اشراف جوان) پروسی و تقسیم اراضی شان، از میان بردن انحصار بورژوازی، فرهیختن، آموزش جوانان پرولتاریایی، توسعه برنامه مند صنعت و اشتغال درک کرد.

از آن جا که از دیدگاه برشت موجودیت دولت آلمان شرقی (سابق) و سیستم سو سیالیستی و کل بشریت در گرو " صلح" بود، بنابراین کار گنش گرانه صلح به کانون کوشش های سیاسی برشت در سال های پسین حیاتش تبدیل گردید. واپسین اظهار نظر سیاسی او در نامه سرگشاده اش به **رایشتاگ** در بُن، مورخ ۴ ژوئیه ۱۹۵۶، شامل اعتراض به اجراء گذاشته شدن دوباره خدمت نظام وظیفه عمومی بود. در آن نوشت: " از آن جا که

من مخالف جنگ هستم، پس هم چنین مخالف خدمت نظام وظیفه عمومی در هر دو بخش آلمان می باشم، و چون این می تواند یک مسئله زندگی و مرگ باشد، من پیشنهاد می کنم، در هر دو بخش آلمان درباره این مسئله به آراء عمومی مراجعه شود."

او در مورد صلح به بسیاری اشخاص و مقامات در شرق و غرب رجوع کرد، از جمله در سپتامبر ۱۹۵۱. او به عنوان نویسنده با رجوع به همکاران و هنرمندان در هر دو سوی مرز تقسیم کننده آلمان پیشنهاد زیر را توأم با یک استثناء نمود:

" ۱. آزادی کامل کتاب با یک استثناء. ۲. آزادی کامل تئاتر با یک استثناء. ۳. آزادی کامل هنر تصویری با یک استثناء. ۴. آزادی کامل موزیک با یک استثناء. ۵. آزادی کامل فیلم با یک استثناء. - استثناء: هیچ آزادی برای نوشتارها و آثار هنری که جنگ را می ستایند یا آن را به صورت اجتناب ناپذیر ارائه می کنند. هم چنین [هیچ آزادی] برای کسانی که نفرت در میان مردمان ترویج می کنند. کارتاژ بزرگ سه جنگ به راه انداخت. پسا نخستین هنوز قدرت مند بود، پسا دومین هنوز قابل سکونت. پسا سومین وجود نداشت."

روشنگری ها

^{۴۱} " سوسیالیسم در یک کشور" برابر نهاد (ابداع) استالین بود. استالین تا ۱۹۲۴ هنوز از نظریه عمومی بلشویک ها مبنی بر وابستگی بلاشروط سرنوشت سوسیالیسم در روسیه به انقلاب جهانی پی روی می نمود. در سال مزبور او به تجدید نظر پرداخته، خویشتن را به سبب تبعیت از فرمول های به قول خود " ناقص و نادرست" سرزنش نمود، و در نتیجه نظریه موسوم به " سوسیالیسم در یک کشور" را مطرح ساخت، که عبارت بود از امکان عملی بنای جداگانه سوسیالیسم در یک کشور واحد - منظور روسیه -، توأم با با در نظر داشت حضور پیوسته خطر بازگشت به نظام اجتماعی پیشا انقلاب، تا وجود جهان سرمایه داری. این نظریه - چنان که استالین خود نیز به خوبی واقف بود - از لحاظ روانی می توانست عالی باشد، چرا که آن از یک طرف پرورنده امید در فعالان حزبی جوان پیش تاز می بود، که از خود می پرسیدند آیا آن همه قربانی در راه انقلاب سوسیالیستی و در جنگ داخلی بیهوده بوده است؟ نظریه از طرف دیگر می توانست آسایش بخش خلق روسیه ستوهیده از جنگ باشد، خلقی که تا اندازه ای محسوس امیدش به انقلاب جهانی را از دست داده بود. نظریه، اما، از لحاظ فلسفی در واقع بی ارزش بود. استالین با نقل اقوالی از لنین و تفسیر اساساً نادرست آن ها کوشید اثبات نماید، که لنین پیشا انقلاب روسیه، مثلاً در ۱۹۱۵ درباره امکان بنای سوسیالیسم در یک کشور واحد سخن گفته بود؛ در حالی که صحبت لنین در آن زمان در این مورد نه مربوط به کشورهای عقب مانده از نوع روسیه، اما کشورهای تکامل یافته اروپا بوده است. استالین هم چنین عطف توجه می داد، که لنین در آخرین مقالاتش پیرامون راه روسیه به سوسیالیسم از طریق جنبش کوپراتیوی حتی نام انقلاب جهانی را ذکر ننموده است؛ در صورتی که تمرکز لنین بر جنبش کوپراتیوی در مقالات آخر حیاتش به هیچ وجه به منزله از دیده فروگذاری مقوله انقلاب جهانی از طرف او نبوده است. در سطح نظری استالین تا حدودی از پشتیبانی بوخارین نیز برخوردار گردید. بوخارین کوشید به تفصیل استدلال نماید، که روسیه فلاحتی چگونه قادر است با اتحاد کارگران و دهقانان متدرجاً به سوی سوسیالیسم حرکت کند. به نظر بوخارین، موفقیت بلشویک ها در اکتبر ۱۹۱۷ مرهون ترکیب بی نظیر انقلاب پرولتاریایی در شهرها و جنگ دهقانی علیه ما لکین در روستاها بود. پس از ۱۹۱۷ نیز دیکتاتوری پرولتاریا در واقع می باید در تلاش حفظ پشتیبانی و همکاری دهقانان باشد. روسیه با این طرز قادر به داخل گردیدن به سوسیالیسم با بطئیت و تکامل تد ریحی (اولوسیون) می بود. در حقیقت نیز هیچ بلشویک رهبری کننده ای نمی توانست مخالف با این

باشد، که روسیه - موضوع انقلاب جهانی به کنار - مسلماً می باید بنای سوسیالیسم را ادامه دهد. نظر به استالین در تضاد با نظریه "انقلاب مداوم" تروتسکی نیز قرار داشت. بر طبق نظریه تروتسکی، انقلاب در نخستین مرحله باید مبتنی بر یک اتحاد مشخصاً تاکتیکی با دهقانان باشد. جریان (پرو سه) انقلاب سپس باید بدون توقف تا مرحله تازه اش - سوسیالیسم - ادامه یابد؛ مرحله ای که در آن راه دهقانان و کارگران از یکدیگر جدا می شود، و ماهیت مداوم انقلاب در گسترش آن به خارج ظاهر می گر دد. تروتسکی مصر بود، که سوسیالیسم کامل، درک شده به صورت سیستمی معرف یک جامعه تکا مل یافته عالی، پیش رفته از نظر تکنولوژی و شکوفا از نظر فرهنگی، برخوردار از وفور مادی و هما هنگی اجتماعی، مادام که شوروی در انزواء قرار داشت، نمی توانست قابل حصول باشد. برای تروتسکی - برخلاف استالین - سوسیالیسم معادل فقر مساوی همه نبود. تروتسکی موافقتی با این نداشت، که کسی باید بلا گنش، منفعلانه چشم به راه فرارسیدن انقلاب جهانی به نشیند. اما از طرف دیگر او نیز چون استالین پی رو عقیده تسریع شدید صنعتی سازی شوروی بود. وی ماجراجویی انقلابی در خارج را توصیه نمی نمود، ولی بر این بود، که نیاز به آگاهی عملی از تکنولوژی پیش رفته در رابطه با صنعتی ساختن در راه ضروری می نماید که شوروی تا درجه زیادی جزئی از اقتصاد سرمایه داری جهانی موجود گردد.

برای مطالعه مبسوط موضوع "سوسیالیسم در یک کشور" رجوع شود به مجلدات ۸ - ۵ اثر پژو هشی ۱۴ جلدی ادوارد هالت (ای.اچ) کار (Edward Hallett (E.H.) Carr) (۸۲ - ۱۸۹۲): **A history of Soviet Russia** (یک تاریخ روسیه شوروی) (۱۹۵۰ - ۷۸).

^{۴۲} منظور برشت تغییر سیمای اساسی کشاورزی در اتحاد شوروی در اثر پیاده شدن سیاست "اشتراک سا زی اجباری" استالین است؛ ولی برخلاف توافق نظر برشت با این سیاست، اشتراکی سازی اجباری دارای پی آمدهای فاجعه باری در اتحاد شوروی بود.

سیاست استالین در واقع جنگ داخلی خونین دولت شوروی علیه دهقانان بود. دولت استالینی "اشترا کی سازی اجباری" را با ادعای ساختگی "پاک سازی کولاک ها" (قشر دهقانان مرفه)، که تخمیناً بیش از ۳% کل دهقانان را تشکیل نمی دادند، به اجرا گذاشت. طبق بعض ارقام، در ۱۹۲۹ افزون بر ۱۵۰،۰۰۰ در ۱۹۳۰ ۲۴۰،۰۰۰ و در ۱۹۳۱ ۲۸۵،۰۰۰ خانوار طبقه بندی شده به عنوان "کولاک ها" به سیبری و منا طق شمالی تبعید گردیدند. محاسبه شده است ۸ میلیون و نیم تا ۹ میلیون دهقان زن و مرد و کهن سال و خردسال دچار آفت سیاست "پاک ساز کولاک ها" گردیدند. بسیاری از این دهقانان نگون بخت در نتیجه مقاومت اعدام شدند؛ بسیاری دیگرشان در جریان تبعیدات اجباری نابود گشتند. ۶-۸% دهقانان اتحاد شوروی در اثر "پاک سازی کولاک ها" معدوم شدند. (Dmitrij Volkogonov: **Triumf i tragedija. Političe**). Halld (1990) **skij portret I.V. Stalina** (پیروزی و تراژدی. پرتره سیاسی آی.وی. استالین)) هالدور لاکسنس (ór Kiljan Laxness) (۹۸ - ۱۹۰۲)، نویسنده مشهور که در دوره فاجعه بار "اشتراکی سازی اجباری" از اتحاد شوروی دیدار نمود، بعد در خاطراتش از این سفر تحت عنوان **En Digters Opgør** (مخالفت یک نویسنده) (۱۹۶۳) درباره دهقانان اسیر "اشتراکی سازی اجباری" نوشت: "آن ها از چارچوب هستی شان رانده شده بودند. (...) دقیقاً در همان زمان برآورد می شد، که در حدود ۳۰ میلیون دهقان از بیم اشتراکی ساز در کشور فراری بودند. (...) من فکر می کردم هر صورتی که می بینم عنوان رمانی از تمام تباینات مهم زندگانی است."

نتیجه سیاسی بااهمیت "اشتراکی سازی اجباری" استالین از بین رفتن اتحاد طبقه دهقانان و طبقه کارگران برای همیشه بود.

^{۴۳} کتاب سووارین، **Staline** (استالین) در ۱۹۳۵ به فرانسه و در ۱۹۳۹ به انگلیسی یافته، نسبت به استا لین و اقدامات او شدیداً منتقد تا حد خصمانه است. در مورد شخص سووارین گفته شود، که او در جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه و در زمان پیوستن حزب به کمینترن در ۱۹۲۰ فعال بود. در ۱۹۲۴ به علت اتخاذ نقطه نظرات تروتسکیستی اخراج گردید.

^{۴۴} یک تحلیل عمیق مارکسیستی از این موضوع را ایدنلوژ و مورخ کمونیست فرناندو کلاودین (Fernan

do Claudin) (۹۰-۱۹۱۵) در اثر تحقیقی دو جلدیش **The Communist Movement from Comintern to Comin form جنبش کمونیستی از کمینترن تا کمینفرم** (۱۹۷۵) به عمل آورده است.

⁴⁵ Eigentlich habe ich dort keine Freunde. Und die Moskauer selber haben auch keine - wie die Toten.

⁴⁶ برشت زمانی که از اعدام ترچاگف اطلاع یافت، شعر کوتاه زیر را در سوگ او سرود:
" معلم من/ آن بزرگ،/ مهربان/ اعدام شد،/ توسط دادگاه خلقی محکوم شد./ به جرم جاسوسی،/ نا
مش محکوم شد./ کتاب هایش معدوم شد./ سخن گفتن از او/ ممنوع ست و مسکوت./ بگو که بی گناه
بود."

⁴⁷ در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خروشچف ضمن نطق محرمانه اش تلگرامی به
امضاء استالین، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۳۹ را خواند. تلگرام خطاب به کلیه وزرای کشور در اتحادیه، به
کلیه رهبران جی.پی.یو، به دبیران کمیته های ایالتی و روستایی حزب کمونیست اتحاد شوروی، به
کلیه دبیران کل احزاب جماهیر ملی و اتحادیه ای بود، به این شرح: " کمیته مرکزی اس.یو.ک.پی [حزب
کمونیست اتحاد شوروی] (بلشویک) اظهار می دارد، که استفاده از اسلوب های فشار فیزیکی [= شکنجه]
در عمل ان.ک.وی.دی [= چکا، ک.جی.بی] از ۱۹۳۷ بر طبق اجازه کمیته مرکزی اس.یو.ک.پی (بلشویک)
مجاز شده است. (...) بر همه دانسته است، که کلیه دستگاه های امنیتی بورژوایی اسلوب های فشار فیز
یکی بر نمایندگان پرولتاریای سوسیالیستی به کار می برند، و به مفتضحانه ترین صورت. بنابراین
سؤال اینست، چرا دستگاه امنیتی سوسیالیستی باید نسبت به مأمورین دیوانه بورژوازی، نسبت به
دشمنان مهلک طبقه کارگر و کارگران کلخوزها انسانی تر باشد. کمیته مرکزی اس.یو.ک.پی (بلشو
یک) عقیده دارد، که استفاده از فشار فیزیکی باید کماکان اجباری باشد، استثنائاً بر دشمنان شناخته
شده و بی عاطفه خلق اعمال شود، به صورت اسلوبی که توجیه پذیر و مناسب باشد." (نقل از Kai Molt
1970, *Stalins gengangere*, ss.83-84, ke)

⁴⁸ این کمیته به ابتکار سناتور کمونیست ستیز از حزب جمهوری خواه آمریکا جوزف مک کارتی (Joseph
McCarthy) (۵۷-۱۹۰۸) ایجاد گردید. مک کارتی از آغاز ۱۹۵۰ به شاخص ترین چهره سیاسی در دوره ای
در ایالات متحده آمریکا تبدیل شد، که تنش های حاصل جنگ سرد بین شرق و غرب به شایعات در زمینه
توطئه های کمونیستی دامن زده بود. او این نظر جنجال برانگیز را اشاعه داد، که کمونیست ها و هوا
خواهان کثیر شوروی در دستگاه حکومت ایالات متحده، دانشگاه ها، صنعت فیلم و غیره نفوذ نموده
اند. نهایتاً راهکارهای آلابش و بدنام سازی اشخاص که مک کارتی به کار بست، سنای آمریکا را واداشت
تا در دسامبر ۱۹۵۴ با اکثریت آراء او را رسماً توبیخ نماید. اقدامات مک کارتی در جهت کمونیسم
ستیزی جریان مک کارتیسم را پدید آورد.

⁴⁹ براساس تحقیقات بی طرفانه مورخین مطابق واقعیات گزاره زیرین را می توانیم از این روی داد به دست
دهیم:

زمینه قیام در ژوئیه ۱۹۵۲ در کنگره دوم اس.ای.دی تکوین یافت، که تصمیم اصلاحات عمیق در
جامعه با مدل شوروی و بدینوسیله هم چنین تقویت حداکثر ممکن دولت با شعار " بنای برنامه مند
سوسیالیسم" را تصویب نمود، و علت این تصمیم وضع فاجعه آمیز اقتصاد آلمان شرقی (سابق) بود.
در نتیجه مجبور گردیدن دولت از سوی اتحاد شوروی به نظامی ساختن کشور هزینه ارتش به شدت افزا
یش یافته، در ۱۹۵۲ تقریباً ۱۱٪ از کل بودجه دولت به آن اختصاص داده شد، و با انتقال یافتن منظم ار
زش ها به اتحاد شوروی آن به ۲۰٪ رسید. سیاست اقتصادی اس.ای.دی اولویت را به صنعت سنگین به
زبان صنایع غذایی و مصرفی قائل شد. این سیاست نتیجتاً کمبود بزرگ کالای مورد نیاز مردم را به
بار آورد.

در چنین وضعی تصمیم کمیته مرکزی اس.ای.دی در ۱۳ و ۱۴ مه ۱۹۵۳ و تأیید آن در شورای وزیر
ان در ۲۸ آن ماه در مورد بالا بردن سهمیه کار، از طرف کارگران یک تحریک از ناحیه دولت استنباط
گردید. سهمیه کار به ۱۰٪ تا ۳۰ ژوئن سال مزبور افزایش داده شد، به این معنی که کارگران مجبور از
انجام ۱۰٪ کار اضافه بدون افزایش مزد گردیدند.

تصمیم دولت نارضایتی شدید کارگران و ناآرامی ها را در ۱۶ ژوئن ۱۹۵۳ زاد، و نارضایتی سریعاً به مطالبات سیاسی از طرف کارگران تبدیل گردید. تظاهرکنندگان خواهان برکناری دولت و انجام انتخابات آزاد شدند، و مردم را به اعتصابات عمومی دعوت نمودند. جنبش اعتراضی سرتاسر آلمان شرقی (سابق) را فراگرفت.

صبح ۱۷ ژوئن در کشور قیام مردم روی داد. کارگران خاصه در کارخانه های بزرگ دست از کار کشیدند، و انبوه تظاهرکنندگان در مراکز شهرهای بزرگ گردآمدند. سنگینی تظاهرات در برلین و در مناطقی صنعتی سنتی پیرامون هال قرار داشت. شمار شرکت کنندگان در تظاهرات از ۴۰۰۰۰۰ تا ۱ میلیون و نیم برآورد شده است. تظاهرات کاملاً خودروپانه، بدون برنامه و راه بران بودند. آن چه در آغاز یک اعتراض کاری بود، سریعاً به یک قیام گسترده و فراگیر خلقی بر ضد دولت - که دیکتاتوری خوانده شد - بدل گردید. زد و خورد خونینی بین تظاهرکنندگان و افراد پلیس روی داد. دولت به کارلسهورست گریخت، و در آن جا زیر حمایت ارتش شوروی قرار گرفت.

ساعت ۱۴ روز ۱۶ ژوئن اعلانیه ای از طرف نخست وزیر پخش شد، که لغو تصمیم سهمیه کار را تأیید نمود. نیز در آن " محرکین و مأمورین فاشیست قدرت های خارجی، سرمایه داری " عوامل قیام معرفی گشتند. اعلانیه از " کارگران و کلیه شهروندان شریف " کمک به دولت برای سرکوبی قیام و تحویل داده شدن " این محرکین " به مقامات را خواستار شد.

اتحاد شوروی، که با نیروهای نظامی عظیمش صاحب قدرت واقعی در آلمان شرقی (سابق) بود، با اعلام وضعیت استثنایی به وسیله فرمانده شوروی پاول تی. دیبروفکا (Pavel T. Dibrovka) در ۱۶۷ از ۲۱۷ کمون کشور واکنش نشان داد. تانک های تی-۳۴ شوروی به مقصود سرکوبی قیام داخل برلین گردیدند، و در ۱۷ ژوئن بر اوضاع مسلط شدند. بلافاصله به دنبال سرکوبی قیام موج دستگیری ها به راه افتاد. بیش از ۶۰۰۰ تن به وسیله دستگاه امنیتی، استاسی (Stasi)، ارتش سرخ یا پلیس خلق دستگیر شدند. تحقیقات بعدین شمار کشتگان قیام را ۱۲۵ تن تعیین کرده است. البته به این رقم باید ۱۸ سرباز شوروی را نیز که به جرم خودداری از شلیک به تظاهرکنندگان اعدام گشتند، افزود.